

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۶، ۴ جمادی‌الاول ۱۴۳۹، ۲۲ ژانویه ۲۰۱۸، سال پانزدهم، شماره ۴۰۰۸

هشتگ روز

پدربزرگ را گاز خردل کشت، پدرو را ریز گرد

«خوزستان هواندار، ریز گرد دارد و بودجه مبارزه با ریز گرد ها را هم مجلس حذف کرده است»؛ تمام خبر این است و به هیچ توضیح اضافهای هم نیاز نداریم تا بگوییم که چرا در عصر یکشنبه به وقت صعود ناگهانی دالار، اهالی تویتر همه خبرها را راها کردند و هشتگ «خوزستان هواندار» را داغ. آنچه می‌خوانید، همراهی مجازی اهالی تویتر با مردم خوزستان است، در روزهایی که هواندار دوبه جوبه مبارزه با ریز گرد ها در کمیسیون تلفیق مجلس حذف شده است: «شود خوزستان زیر خاک گورستان شود»، «سم خوزستان و عوض کنید بذارید «عابر بانک ایران»، «موقع انتخابات مردم خوزستان شعار می دادن: با اینکه هوانداریم، هنوز هوات رو داریم»، «یکم از غبار خوزستان رو بیاریم تهران، یکم از دود تهران رو ببریم خوزستان تا سفره جفت مون رنگین شه»، «پدربزرگ را گاز خردل عراق کشت، پدرو را ریز گرد عراق؛ از توییت‌های یک خوزستانی دهه هشتادی بزودی»، «آخرش نه دشمن خارجی و نه اختلاف داخلی و نه حتی اقتصاد، محیط‌زیست بیچاره مون می‌کنه»، «خوزستان مصداق باز خدمات یک طرفه‌است؛ با منابع نفتی، آبی و کشاورزی فراوانش هنوز داره ظلم می‌بینه» و «حالا که بودجه ریز گرد های خوزستانم حذف شده، مجلس رومنتقل کنیم اهواز ببینیم دوام می‌آرن؟».

در همین حوالی

میراث استاد کجاست



سیدضیا موحد

افزوده‌هایی است که استاد ابوالحسن نجفی برای نام‌شناسنت که صحبت درباره او تکرار مکررات است و من هم نمی‌خواهم حرف تکراری بزنم، شاید تنها نکته که بسیاری نمی‌دانند، سرنوشت تغییرات و افزوده‌هایی است که استاد ابوالحسن نجفی برای کتاب «غلط ننویسیم» تهیه کردند. زمانی که این کتاب منتشر شد، دکتر محمد رضا باطنی نقدی با عنوان «جازه بدهید غلط ننویسیم» و با لحنی تند درباره کتاب نوشت، این نقد نه به خاطر مسائلی که ذکر شد، بلکه به دلیل لحن آن نوشتار، بسیاری از خوانندگان را آزرده‌خاطر کرده؛ البته دکتر باطنی نکته‌هایی را هم اشاره کرده بودند که از لحاظ زبان‌شناسی قابل تامل بود. چند سال بعد از آن استاد نجفی با توجه به کم و کاستی‌های بسیار، تغییرات وسیعی در «غلط ننویسیم» انجام داد و تمام این تغییرات را در برگه‌ها یا به اصطلاح فیش‌هایی مرتب و منظم کرد. بعد از آن در جلسهای که به همین مناسبت تشکیل شده، استاد نجفی و دکتر باطنی با یکدیگر مباحثه کردند، استاد نجفی بعضی از اشکالات ذکر شده را با نهایت تشکر پذیرفت و این جلسه در نهایت با احترام و بدون سر و صداهای چند سال پیش، تمام شد. پس از آن از استاد نجفی سوال پرسیدم که با افزودن این تغییرات و افزوده‌ها حجم کتاب چقدر تغییر می‌کند و ایشان پاسخ دادند که حجم کتاب، دو سه برابر می‌شود. متأسفانه استاد نجفی هنوز به کار وارد کردن تغییرات و افزوده‌ها نپرداخته بود که دست‌شان از دنیا کوتاه شد. بنا شد آنچه از استاد نجفی و کتابخانه ایشان باقی مانده به فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتقل شود. حالا اینکه این اتفاق، وصیت خود استاد نجفی بود یا تصمیم فرهنگستان که البته تصمیم خوبی هم بود، نمی‌دانم؛ اما سرنوشت این برگه‌ها و فیش‌ها همچنان نامعلوم است. در این فرصت و به پنهان‌سالمرگ ایشان بهتر دیدم به سرنوشت این میراث اشاره کنم که نیاز است پیدا شوند و ویرایشگری قابل، آنها را مرتب کند و به کتاب ببازاید اگر چه کار ساده‌ای نیست.

تخته سیاه

آرام باشیم؛ هوا آفتابی است

فر دا در موسسه پرسش در سگفتار فاطمه صدیقی درباره موضوع مهم «حاکمیت و قدرت موسس» آغاز می‌شود. فرشاد مومنی هم در روزهایی که بازار ارز و طلا تلاطم است و همه را نگران کرده، در سگفتار «چشم‌انداز اقتصاد ایران» را دارد. در سگفتاری که شاید در این روزها و با دلار چهار هزار و هفتصد تومانی و سکه یک میلیون و پانصد هزار تومانی، نه تنها جالب که حتی واجب به نظر می‌رسد، اگر این بالا رفتن قیمت‌ها نگران تان کر دودر گرد احتمالات بالا رفتن قیمت‌ها هستید، پیشنهاد خاصی نداریم. اما می‌توانیم اعلام کنیم، فر دهاو در تهران آفتابی و سرد است و از پس‌فر داهم می‌شود منتظر بارندگی بود تا شاید اوضاع و احوال روزمره را اندکی آرام‌تر سپری کنیم.

تیتیر مصورا | سفر پر حاشیه پاپ به شیلی

آنتونیورودگیز



نگاه آخر

چرا نیستی، همان لحظه که باید باشی

طلائی» هر رخداد را بشناسد و به آن توجه و اهتمام داشته باشد، جا نماند. دیر نرسد، دیرتر از حتی خبرنگاران؛ اینکه در آن برهه کوتاه «زمان طلائی» چه باید بکند، سخن دیگری است. گاه همین که پیش از همه خبر داشتن و آگاهی و دغدغه مندی خود را به افکار عمومی منتقل می‌کند، نشان از درک او از اهمیت «زمان طلائی» دارد.

بر گردیم و بی‌هیچ قضاوت و ارزش‌گذاری خاصی، نیم نگاهی کنیم به چند رخداد ناگوار که بر گستره‌ای ملی از افکار عمومی ایرانیان اثر گذاشت: آتش‌سوزی و ویرانی ساختمان پلاسکو، بر خورد قطارها، زلزله کرمانشاه، زندانیان حوادث اعتراضی یا اغتشاشی چندی پیش و این آخری؛ فاجعه بر خورد نفتکش و چان باختن کارکنان آن در میان آب و آتش. گمان ندارم کسی انتظار یا دل خوشی داشته باشد از مسوولان ایرانی که به شیوه شوقی و مضحک «دونالد ترامپ» هنگام بازدیدش از پیامدهای توفان و بسوزان ایالت تگزاس رفتار کنند. همان ایالتی که چاه‌های نفت و سنت‌های کنیوایش برای او خیلی هم عزیز است. او که پس از چند روز از حادثه گذشته یادش آمد یا به یادش آوردند که: هی دونالد، تگزاس! بخش گسترده‌ای از خانه‌ها و ساختمان‌های شهر، درب و داغان شده بود و او با تشریفات یک سفر شیک و مجلسی و ملوکانه ساعتی به آنجا رفت و با فاصله از دور، برای التفات به شهروندان آسیب دیده، برای آنان بسته‌های دستمال کاغذی رول پرتاب کرد و از مقامات دولتی تشکر. نه! این تحقیر و مجل کردن انسان‌هاست. من می‌گویم: آقا یا خانم مسوول! «زمان طلائی» ماجرای نفتکش، چند روز پس از حادثه و سکوت یا بی‌رمقی خبری در رسانه ملی نیست. همان روز یا شب اول است. «زمان طلائی» ابراز حساسیت درباره سرنوشت بازداشت‌شدگان حوادث اخیر و چگونگی وضعیت نگهداری رسیدگی به پرونده آنان، از همان نخستین روز است. اینکه چندین روز بگذرد و تازه یک هشتم نمایندگان مردم در مجلس، تازه با نامه‌نگاری و درخواست برای بازدید از زندان در پی پرس و جو باشند و البته هنوز به نتیجه‌ای ملموس یا قابل انتشار نرسیده باشند، توجه به «زمان طلائی» حضور در این رخداد نیست.

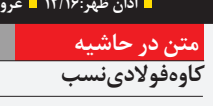
شهروندان یک کشور اگر در عمل به این نتیجه برسند که متولیان امور، درست در همان لحظه که به حضورشان نیاز دارند، کنارشانند، خیلی چیزها عوض می‌شود. مگر راهی جز این برای کاهش شکاف میان ملت – دولت در همه جوامع انسانی سراغ داریم؟ در پایان لازم می‌دانم بر این نکته تاکید کنم که «زمان طلائی» حضور در تازه مردم هنگام رخدادهای ناگوار، تنها به یک بار خلاصه نمی‌شود. مدام باید از احوال مردم پرس‌و‌جو کرد. باید بود، در همه لحظه‌ها که باید بود.



Info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ابیاس حضرتی
جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: بهروز بهزادی
سرمدیر: سیدعلی میرفتاح
معاون اجرایی: حجت طهماسبی
مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی
رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی
نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پن بست مینو
تلفن‌خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ **تلفار:** ۶۶۱۲۴۰۲۱
توزیع: نشر گستر امروز ■ **تلفن:** ۶۱۹۳۳۰۰۰
چاپ: نشر روزتاب ■ **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶

افان ظهر: ۱۲/۱۶ ■ **غروب آفتاب:** ۱۷/۲۱ ■ **اذان مغرب:** ۱۷/۴۱ ■ **اذان صبح فردا:** ۵/۴۲ ■ **طلوع آفتاب فردا:** ۷/۱۰



Info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ابیاس حضرتی
جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: بهروز بهزادی
سرمدیر: سیدعلی میرفتاح
معاون اجرایی: حجت طهماسبی
مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی
رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی
نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پن بست مینو
تلفن‌خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ **تلفار:** ۶۶۱۲۴۰۲۱
توزیع: نشر گستر امروز ■ **تلفن:** ۶۱۹۳۳۰۰۰
چاپ: نشر روزتاب ■ **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶

افان ظهر: ۱۲/۱۶ ■ **غروب آفتاب:** ۱۷/۲۱ ■ **اذان مغرب:** ۱۷/۴۱ ■ **اذان صبح فردا:** ۵/۴۲ ■ **طلوع آفتاب فردا:** ۷/۱۰

زندگی آمیخته‌ای است از اتفاقات تلخ و شیرین. گاهی خبرهای خوب می‌شویم و کامهان شیرین می‌شود، گاهی هم خبرهای بدرو بر سرمان آوار می‌شوند و کامهان را تلخ از زهر می‌کنند. آتش سوزی پلاسکو یکی از همین حوادث ناگوار بود که حسایی حال‌مان را گرفت و کامهان را تلخ کرد. اینلحظه بعدی می‌دانستیم زورمان به آتش نرسد. صبح که خبرها وعکس‌ها آمد، ما که تخصصی نداریم و چیز زیادی از آتش و قدرتش نمی‌دانیم، پیش خود گفتیم احتمالاً مهار می‌شود... اما نشند زبانه‌های آتش با بخت نامساعد و ندانند کاری

بعضی از سکنه و اهمال و بی‌مالتی بعضی مسوولان دست به دست هم دادند و پشت ساختمان را به خاک رساندند وصحنه‌های اسفباری را به نمایش گذاشتند. جلوی چشم‌مان و در معرض صداهودربین، شانزده آتش‌نشان هم، در حین انجام وظیفه، به شهادت رسیدند و نه فقط خانواده‌های خود را، که ملتی را داغدار کردند. حقیقی و مجاری، ملست از قهرمانان آتش‌نشان قدرانی کردند و بازماندگان حادثه را تنها نگذاشتند. کوچک و بزرگ، با عکس و نوشته و حضور در تشییع جنازه، با آتش‌نشان‌ها و مصیبت‌دیدگان مواسات و برادری را پدید آوردند. اصل حادثه‌ی یک شک تلخ بود اما حشور گسترده مردم نه تنها دل داغ‌نندگان را آرام کرد بلکه مجالی فراهم‌ش آورد تا مردم همصدا و همدل شوند و یکدیگر را اغمخواری کنند. مقامات بلندپایه نیز پای کار آمدند و دل به دل ملت دادند و قدری از سنگینی آندوه را کاستند. از این اتفاقات همه جای دنیا می‌افتد، اینجا هم، در کشورهای پیشرفته‌تر از ما هم گاهی زور تکنولوژی و عقل و امکالت مدرن به آتش نمی‌رسد و از پیش بر نمی‌آید. در کشورهای دیگر هم گاهی آسمانخراش‌ها می‌سوزند، قطارها به هم می‌زنند و کشتی‌ها غرق می‌شوند. چندماه قبل از حادثه ناگوار سلاجی، وسط آقیانوس آرام ناو امریکایی با یک کشتی تصادف کرد و تعدادی از خدمه‌ناو کشته و مفقودالان رفتند. خبرش را در تلویزیون، با لحنی آلوده و به طعنه و تسخر خواندند که به نظر کم کار خوبی نکردند. منظوم این است که در همه‌جای دنیا زلزله و تصادف و آتش سوزی هست و این‌طور نیست که در دایره قسمت به ما تلخی داده باشند، به آنها شیرینی. گاهی که در روزنامه‌ها و شبکه‌های مجازی چرخ می‌زنم چیزی که به فشدت به چشمم می‌آید همین است که اکثر رفقا در تبیین درد و رنج کلی‌گویی می‌کنند و چنین می‌نمایند که در دایره قسمت، مسا علاوه و علیحده رنج می‌بریم و بقیه دنیا وضع و حال بهتری دارند. زبان ما مانوس با شعر و خیال و استعاره است و خواسته و ناخواسته مبالغه در آن حضوری پررنگ دارد... یک‌سال از حادثه پلاسکو می‌گذرد. نزدیک به سالگرد پلاسکو، سانجی هم گرفتار حادثه‌شدوهمین تزارن، ذهن و زبان خیلی از رفقا را به کار انداخت تا از تقدیر محتوم درد و رنج سخن بگویند و از زمین وزمان شکایت کنند که چرا مصیبت و حادثه، دست‌از سرمان بر نمی‌دارند و ما را به حال خود نمی‌گذارند. اینکه می‌گویم شعر و آغاق و قلم وزبان مارا به یافته‌اند، بی‌بط نمی‌گویم، انوری شاعر بدبختی نبود. در زندگی‌اش هم نقاط روشن داشت، هم تارک، هم خوش گذرانده بود و هم بد. اما طفلی در یک برهه بدمی آورد و فرزندش را از دست می‌دهد. غم فرزند البته که جلگه‌است، اما او تنها پسرمرده تاریخ نیست. خیلی‌های دیگر هم دگان خدا چنین غمی را تجربه کرده‌اند. منتها او شاعرانه می‌نویسد «هر بلای که آسمان آید، گرچه بر دیگری قضا باشد؛ به زمین نارسیده می‌رسد خانه انوری کجاست؟» شبیه به همین تعبیر را دوستان ما در روزنامه‌ها و شبکه‌های مجازی درباره غم و غصه‌های فردی و اجتماعی می‌نویسند و می‌گویند «خانه ایران کجاست؟» نمی‌خواهم بگویم ناشرکیم. نه، اما به‌نظم قدری درباره غم و غصه‌های مان مبالغه می‌کنیم و از حادثه‌های تلخ حکم کلی صادر می‌کنیم و با آنها به مثابه تقدیر محتوم برخورد می‌کنیم. در سالگرد پلاسکو روزنامه‌ها را ورق زدم و تیتروهای مطالب را خواندم. دانی که سرد نند، از عرش به فرش افتادیم، با پلاسکو فروریختیم، آواری که بر سر ما ریخت... این تیتروها عموماً از دل برآمده‌اند و صداقت نویسنده‌ها را بازی می‌گویند، اما آیا واقعاً پلاسکو چنین قابلیتی را دارد که نماد غم و آندوه ما باشد؟ اینکه برای مردم دل بسوزانیم موجه‌است اما آیا برای آهن و سیمان هم باید دل بسوزانیم؟ آن هم آهن و سیمانی که مطلقاً نماد هویتی ما نیستند. یکی نوشته بود پلاسکو هویت ما بود، چرا؟ امریکایی‌ها درباره برج‌های دوفلو چنین مبالغه‌ای نکردند که ما درباره پلاسکو می‌کنیم... می‌دانید چه می‌گویم؟ عرض این است که گاهی خوب است شاعرانگی مان را کنترل کنیم و حکم صادر نکنیم که هر ساله بهار با غزای دل ما می‌آید؛ نمی‌آید. نیامده، نمی‌آید و نخواهد آمد. بنای عالم طوری است که غم و خوشی درهمند و همانطوری که یک سال بهار با غزای دل می‌آید سال بعثش با شادمانی می‌آید. اگر جای سونامی زنگ بودیم چه می‌گفتیم؟ یا اگر جای توفان زنگ... می‌دانید گر بادهای امریکا سالی چند نفر را آواره می‌کنند و زار و زندگی‌شان را به سرزمین عجایب می‌فرستند؟ می‌دانید وقتی روی سگ آقیانوس بالا می‌آید چه بلایس رن‌نستگان بر ساحل امن می‌آورد؟ اشتباه نکنید. نمی‌گویم وضع ما از بقیه بهتر است بلکه می‌گویم باور کنید وضع‌مان از بقیه بدتر نیست، البته در اهمال، در ندانم‌کاری، در بی‌مالتی، در بی‌خیالی و تنبلی و فرصت‌سوزی حایز تر بهیامر امارد بلا فوخته.





یک قناری یک کلاغ

نویسنده و کارگردان: اصغر عبد‌اللهی

با بازی: هنگامه قاضیانی، حبیب‌رضایی، تهیه‌کننده: علی‌حضرتی

